

فهرست

۱	پیشگفتار
۳	آغاز آثار ادبی
۵۹	شخصیت
۱۰۳	روایت
۱۵۱	تفسیر
۲۲۷	ارزش
۲۶۷	نمایه

پیشگفتار

هنر تحلیل آثار ادبی، مانند رقص با کفش‌های چوبی، روبه زوال است. سنتی که نیچه آن را «آهسته‌خوانی» می‌نامید، در معرض نابودی است، بی‌آنکه ردی از آن باقی بماند. این کتاب با توجه دقیق به تکنیک و شکل ادبی، تلاش خود را مصروف این می‌کند که در نجات دادن این سنت نقشی هرچند ناچیز داشته باشد. این کتاب اساساً راهنمایی است برای نوآموزان. اما امیدوارم برای کسانی که درگیر مطالعات ادبی هستند، یا کسانی که صرفاً از خواندن شعر، نمایشنامه و رمان در وقت آزادشان لذت می‌برند نیز مفید باشد. سعی می‌کنم بر مسائلی چون روایت، پیرنگ، شخصیت، زبان ادبی، ماهیت ادبیات داستانی، مشکلات تفسیر انتقادی، نقش خواننده و مسئله ارزش - داوری‌ها پرتو بیفکنم. در این کتاب برای کسانی که به آشنایی با نویسندگان و جریان‌های ادبی از جمله کلاسیسیسم، رمانتیسم، مدرنیسم و رئالیسم نیاز دارند، ایده‌هایی را مطرح کرده‌ام.

به گمانم، شهرت من بیش‌تر مدیون نظریه‌پردازی درباره ادبیات و نقد سیاسی است، و برخی از خوانندگان ممکن است از خود بپرسند چرا از این علایق در کتاب حاضر خبری نیست. پاسخ من این است که بدون توجه کافی به زبان متون ادبی، نمی‌توان درباره آن‌ها پرسش‌های نظری یا سیاسی مطرح کرد. دغدغه من در کتاب حاضر این است که خوانندگان و دانشجویان را به برخی از ابزارهای مقدماتی حرفه نقد مجهز کنم، ابزارهایی که بدون آن‌ها بعید است بتوانند به سراغ مسائل دیگر بروند. امیدوارم در حین کار نشان دهم که تحلیل انتقادی می‌تواند مفرح باشد و با انجام دادن این کار این توهم را نقض کنم که تحلیل خصم لذت است.

فصل اول

آغاز آثار ادبی

تصور کنید که به حرف‌های گروهی از دانشجویان گوش می‌دهید که دورِ میز سمیناری نشسته‌اند و دربارهٔ رمانِ بلندی‌های بادگیر^۱ اثر امیلی برونته بحث می‌کنند. شاید گفتگوی آن‌ها این چنین پیش برود:

دانشجوی اول: اصلاً نمی‌فهمم کجای رابطهٔ کاترین با هیتکلیف جالبه. این‌ها فقط دو تا بچهٔ لوس هستند که دائم به هم می‌پرند.

دانشجوی دوم: خب، اصلاً همیشه گفت با هم رابطه دارند، مگه نه؟ ارتباطشان بیش‌تر شبیه یه وحدت عرفانی دونفره‌س. همیشه با زبان متعارف درباره‌شان حرف زد.

دانشجوی سوم: چرا همیشه با زبان متعارف درباره‌شان حرف زد؟ هیتکلیف که عارف نیست؛ یه حیوان وحشیه. این یارو یک قهرمانِ بایرونی نیست؛ موجود بی‌رحمیه.

دانشجوی دوم: باشه، ولی چی باعث شد تبدیل به چنین آدمی بشه؟ مسلماً آدمایی که توی هایتس زندگی می‌کنند. وقتی بچه بود، آدم خوبی بود. فکر می‌کردند ان‌قدر کمالات نداره که با کاترین ازدواج کنه، خب واسه همین تبدیل میشه به هیولا. حداقل مثل ادگار لیتون آدم یزدلی نیست.

1. *Wuthering Heights*

دانشجوی اول: قبوله، لیتون یک ذره ترسوئه، ولی رفتارش با کاترین خیلی بهتر از هیتکلیفه.

مشکل این بحث چیست؟ بعضی از نکات آن کمابیش هوشمندانه است. به نظر می‌رسد همه آن‌ها بیش‌تر از پنج صفحه اول رمان را خوانده‌اند و هیچ‌کدام فکر نمی‌کنند که هیتکلیف شهر کوچکی است در کانزاس. مشکل این است که اگر کسی که تا به حال اسم رمان بلندی‌های بادگیر را نشنیده به این بحث گوش بدهد، چیزی در آن نمی‌یابد دایر بر اینکه این افراد در حال بحث کردن درباره یک رمان‌اند. شاید فکر کند این دانشجویان دارند پشت سر چند نفر از دوستان عجیب و غریبشان غیبت می‌کنند. شاید کاترین دانشجویی است در دانشکده علوم اداری^۱ و ادگار لیتون رئیس دانشکده هنر و هیتکلیف هم سرایداري جامعه‌ستیز. درباره تکنیک‌هایی که رمان به مدد آن‌ها شخصیت‌هایش را می‌سازد هیچ حرفی نمی‌زنند. درباره نگرش خود رمان نسبت به این شخصیت‌ها چیزی نمی‌گویند. آیا قضاوت‌های رمان همیشه منطقی است یا اینکه گاه ممکن است مبهم باشد؟ صور خیال، نمادگرایی و ساختار روایی آن چگونه؟ آیا این عناصر احساس ما نسبت به شخصیت‌ها را تقویت می‌کنند یا از شدت آن می‌کاهند؟

البته وقتی بحثشان ادامه یابد، شاید روشن شود که این دانشجویان در حال بحث درباره یک رمان‌اند. گاهی اوقات تمیز دادن میان آنچه منتقدان ادبی درباره اشعار و رمان‌ها می‌گویند و صحبت درباره زندگی واقعی کار دشواری است. این مسئله به خودی خود گناه بزرگی نیست. هرچند این روزها تمیز دادن میان این دو تا اندازه‌ای دشوار است.

۱. Business studies: رشته‌ای که آمیزه‌ای است از حسابداری، امور مالی، بازاریابی،

مدیریت و اقتصاد!

کلیه پانویس‌ها از مترجمان است.

رایج‌ترین اشتباه دانشجویان ادبیات این است که مستقیماً به سراغ محتوای شعر یا رمان می‌روند، و نحوه بیان آن را نادیده می‌گیرند. این گونه خوانش اثر ادبی به معنای نادیده گرفتن «ادبیت»^۱ آن است — یعنی فراموش کردن این واقعیت که اثر مورد بحث شعر یا نمایشنامه یا رمان است، نه گزارش حادثه فرسایش خاک در نبراسکا. متون ادبی آثاری هم بلاغی‌اند و هم گزارشی. این آثار نوعی خوانش تیزبینانه و ویژه طلب می‌کنند که نسبت به لحن، فضا، آهنگ حرکت، ژانر، نحو، دستور زبان، بافت، ضرب آهنگ، ساختار روایی، سجاوندی و ابهام و درحقیقت همه عناصری که ذیل عنوان فرم یا شکل قرار دارند، دقیق است. البته همیشه می‌توان گزارشی درباره فرسایش خاک در نبراسکا را به این شیوه «ادبی» خواند؛ صرفاً بدین معنا که می‌توان به کارکردهای زبان آن توجهی خاص مبذول داشت. به زعم برخی از نظریه‌پردازان ادبی، این کار برای تبدیل کردن این گزارش به اثری ادبی کفایت می‌کند، البته نه اثری که بتوان با شاه لیر مقایسه‌اش کرد.

وقتی می‌گوییم اثری «ادبی» است، یکی از معانی آن این است که آنچه گفته شده باید در چهارچوب چگونگی بیان آن بررسی شود. اثر ادبی نوعی نگارش است که محتوای آن از زبانی که این محتوا به میانجی آن بیان شده، جدایی‌ناپذیر است. زبان پدیدآورنده این واقعیت و تجربه است نه صرفاً وسیله‌ای برای بیان آن. مثلاً به این تابلو راهنمایی و رانندگی توجه کنید: «جاده در دست تعمیر است: طی بیست و سه سال آینده، احتمالاً زمانی طولانی در ترافیک جاده فرعی رامزباتم گیر خواهید کرد.» در این نوشته، زبان فقط ابزاری است برای فکری که می‌شود آن را به شیوه‌های گوناگون بیان کرد. حتی ممکن است مقام مسئول مبتکری این نوشته را به صورت نظم درآورد. در

1. literariness

صورتی هم که ندانند این گذرگاه تا چه مدتی قابل استفاده نیست، شاید کلمه «بسته» را هم با عبارت «خدا می‌داند»^۱ قافیه کنند. درست برعکس نوشته روی تابلو، «سوسن‌هایی که بویی بدتر از علف‌های هرز دارند»^۲ را به راحتی نمی‌توان به شکلی دیگر بیان کرد، مگر اینکه آن را یکسره ویران کنیم. این یکی از دلایلی است که آن را شعر تلقی می‌کنیم.

گفتن اینکه در آثار ادبی باید آنچه را که انجام شده در چهارچوب نحوه انجام دادن آن ببینیم، به این معنا نیست که شکل و محتوا همیشه خوب با هم جفت و جور می‌شوند. مثلاً می‌توان چرخه زندگی موش صحرایی را با شعر آزاد^۳ میلتنی شرح داد؛ یا می‌توان با وزنی خشک و محدودکننده درباره میل خود به آزادی نوشت. در چنین مواردی، شکل با محتوا به طرز جالبی در تضاد است. جورج اورول در رمان مزرعه حیوانات، تاریخ پیچیده انقلاب بلشویکی را در شکل حکایتی ظاهراً ساده درباره حیوانات مزرعه بیان می‌کند. در چنین مواردی ممکن است منتقدان درباره تنش میان شکل و محتوا حرف بزنند و شاید این اختلاف میان شکل و محتوا را بخشی از معنای اثر تلقی کنند.

دانشجویانی که تصادفاً جرو بحثشان را شنیدیم، دیدگاه‌های متضادی درباره رمان بلندی‌های بادگیر دارند. این مسئله پرسش‌های زیادی را برمی‌انگیزد، پرسش‌هایی که به عبارت دقیق‌تر بیش‌تر به حوزه نظریه

۱. Close, God knows؛ این دو در انگلیسی با هم هم‌قافیه‌اند.

۲. سطری از غزل نود و چهارم شکسپیر.

۳. شعر آزاد یا blank verse که با شعر سپید یا free verse فرق می‌کند. شعر آزاد شعری است که وزن عروضی دارد (معمولاً آیامبیک پنتامتر) ولی قافیه ندارد. این گونه شعر را رایج‌ترین شکل شعر در ادبیات انگلیسی دانسته‌اند. اما شعر سپید نه وزن عروضی دارد و نه قافیه و سعی می‌کند از ضریب‌های طبیعی کلام پیروی کند.